

سوء تفاهم در عشق*

بر نار دلوی. ترجمه طاهره لطفی نیا

۱۲۷. ژید دوازده ساله بود که به دختردایی اش، مادلن، دل بست. عشقی غیر قابل توصیف که شصت سال در سکوت گذشت.

در منطقه کوا، نقطه تقاطع دو جاده در دشت، مزرعه چغندری وجود دارد که دیرکی چوبین به وسیله یک فلش در آنجا نصب شده و روی آن نوشته شده است: مقبره آندره ژید: ۱ کیلومتر. آندره و مادلن ژید، در گورستان کوورویل^۲، کنار یکدیگر آرمیده اند. آندره ژید در فوریه ۱۹۵۱ و مادلن در عید پاک ۱۹۳۸ به دیار باقی شتافتند. آندره ژید بیست سال قبل از مرگش به مادلن گفته بود: «دوست عزیزم، تو هر چقدر هم تلاش کنی از سرنوشت و تاریخ نمی توانی بگریزی.» چهل و سه سال زندگی مشترک یا بهتر است بگوییم زندگی زناشویی به گورستانی کوچک ختم شد.

در سال ۱۸۸۱، ژید دوازده ساله عاشق مادلن رند و^۳ می شود که دو سال و نیم از او بزرگتر است. حکایت روابط عاشقانه فامیلی است که همه کم و بیش با آن آشنا هستند. ژید در کتاب اگر دانه نمیرد^۴ می نویسد: «به نظر من، امانوئل (ژید او را به این اسم خطاب می کرد) بیش از حد آرام بود. زمانی که شرارت می کردیم و سروصدای زیادی



آندره ژید، طرحی از دیوید لوین.

بله ما به خوبی از هم جدا شدیم. هر چند که فکر می کردیم خیلی دردناک و مشکل باشد... کم کم زمان همه چیز را حل کرد». در ماه اکتبر، اظهار عشق «با محبت زیادی» بین آنها همراه بود. در ماه نوامبر مادرن کمی او را سرزنش کرد که چرا خود را در خاطر آتش آندره والتز نامیده است! و در پایان زندگی نوشت: «ما هرگز احساس نکردیم که از یکدیگر جدا شده ایم.»

راه می انداختیم، خودش را قاطعی بازی های مانمی کرد و در گوشه ای به کتاب خواندن مشغول می شد، انگار که در دنیای دیگری است...» درست همان روز در روان وقتی که آندره متوجه شد امانوئل از بدرفتاری مادرش ناراحت است و هرگز نمی خواهد کسی از این موضوع باخبر شود، کاملاً شیفته او شد. در آن لحظه دخترک به

کسی نیاز داشت که از او حمایت کند و اشک هایش را پاک کند. به قول ژید، آن حادثه به زندگی «نوری تازه» بخشید که در کتاب در تنگ هم نقل کرده است، اتفاقی که امانوئل هرگز از آن حرفی به میان نیاورد. آندره سیزده ساله بود و مادرن شانزده سال داشت. قبول کنیم که همه چیز بسیار بد آغاز شد!

در حقیقت همه چیز بر اثر یک سوء تفاهم به وجود آمد. سوء تفاهمی که زائیده یک عشق بوده که سکوت در آن حاکم است و نهایتاً به شکست می انجامد. سکوت مانع درک متقابل است مگر اینکه عدم تفاهم دلیل دیگری داشته باشد!

وقتی به گذشته می نگریم که در سال ۱۸۹۰ پس از مرگ پدر امانوئل، امیل روندو، آندره ژید می نویسد: «فکر می کنم نامزدی ماثبت شده است». اما وقتی سال بعد در آرکاشون برای دختردایی اش نمونه ای از کتاب خودش، دفتر های خاطرات آندره والتز را آورد و در همه جای کتاب از او حرف زده بود و به جای امانوئل نام مادرن را نوشته بود، بارد پیشنهاد ازدواج از طرف مادرن مواجه شد و چنین نوشت: «فکر می کنم که رد این پیشنهاد از سوی او قطعی نیست و

حاضر م باز هم صبر کنم چرا که هیچ چیز در تصمیم من خللی وارد نخواهد کرد.» مادلن در مورد کتابش چیزی به او نگفت اما بعدها در یک دفتر خاطرات خصوصی که توسط کلود مارتن کشف شد، نوشته بود که چقدر او را دوست داشته و احساس غروری کاملاً «خواهرانه» نسبت به او داشته است. در فوریه سال ۱۸۹۱، مادلن و آندره چنین نوشتند: «بله ما به خوبی از هم جدا شدیم. هر چند که فکر می کردیم خیلی دردناک و مشکل باشد... کم کم زمان همه چیز را حل کرد.» در ماه اکتبر، اظهار عشق «با محبت زیادی» بین آنها همراه بود. در ماه نوامبر مادلن کمی او را سرزنش کرد که چرا خود را در خاطراتش آندره و والتر نامیده است او در پایان زندگیش نوشت: «ما هرگز احساس نکردیم که از یکدیگر جدا شده ایم.» اکنون باید دید از این اتفاقات چه چیزی دستگیرمان می شود!

حرفهای زیادی گفته شده است. سفرهای الجزایر، سوئیس، تونس و در سال ۱۸۹۳ در سفری با پل آلبرت لوران بود که ژید برای اولین بار هم جنس بازی را تجربه کرد. نام آن شخص علی بود و به گفته خود ژید «شاید بدن آفتاب سوخته ای داشت اما در زیر دستان من به خنکی سایه بود.» وقتی به فرانسه بازگشت دوباره نزد مادلن رفت. او در پایان کتاب اگر دانه نمیرد چنین می نویسد: «علاقه من به ازدواج با او به زندگی ام جهت می داد... هرگونه احتیاط را کنار گذاشتم و رها شدم... گویی وجود جهنمی من با آسمان در آمیزش بود. از آنجا با هم نامزد شدیم.» نامزدی ۱۷ ژوئن ۱۸۹۵ انجام شد. مادر ژید پانزده روز قبل از آن فوت کرده بود. گویی بار دیگر، او می خواست بر مرگ دیگری، بنای خوشبختی خود را بنهد! مراسم ازدواج ۱۷ اکتبر در شهرداری کوورویل و معبد اتروتا انجام شد. ماه عسل به سوئیس، ایتالیا، تونس و الجزایر رفتند. نیرویی مادلن را مجبور به تحمل و سکوت می کرد. قسمت اصلی خاطرات ژید را که در دفتر خاطرات خصوصی اش به نام و اکنون هنگام رفتن است نوشته شده است، شنیده ایم. مسئله ای که باعث شد سالها بعد آن را بنویسد قسمتی از همین سفر بود. جایی که سه بچه مدرسه ای در قطار بیسکرا بودند. بهتر است این قسمت را نقل کنیم: «با هر توقف کوتاه قطار، من که بر روی پنجره ای به کناری خم شده بودم، می توانستم با دستم بازوی یکی از سه بچه مدرسه ای را که از پنجره کناری مدام خودش را به طرف من خم می کرد، بگیرم. او به خنده ای دلخوش بود و من با دست زدن به او لذت زیادی می بردم و با نوازش دستهای او بوی خوبی را حس می کردم. دستم همه بازوی او را لمس می کرد تا به شانه هایش می رسید... در ایستگاه بعدی یکی دیگر از آن سه نفر جای او را می گرفت و همان بازی تکرار می شد. سپس قطار دوباره حرکت می کرد. من سعی می کردم

نفس زنان وانمود کنم که جذب خواندن کتاب شده ام. مادرین رو بروی من نشسته بود. هیچ حرفی نمی زد. گویی مرانمی دید و گویی هرگز مرانمی شناسد... وقتی به الجزایر رسیدیم، در اتوبوسی که ما را به هتل می برد تنها بودیم و او بالاخره بالحنی که بیشتر غمگین بود تا سرزنش کننده گفت: «رفتارت مثل یک جانی یا یک دیوانه بود».

کم کم موفقیت های ادبی زندگی آندره ژید را متحول کرد. مادرین بیشتر از قبل منزوی شد و سکوتش همانند ظهرهای تابستان در دشت سنگین بود و روابط آنها کم رنگتر شد.

مادرین در نوئل سال ۱۹۱۲ به آندره گفت: «می خواستم دعای سال نو را برای آخرین بار با هم بخوانیم.» این جملات مثل چند قطره باران در صحرایی خشک بسیار دلپذیر بودند. در ژوئن ۱۹۱۸ ژید می نویسد: «در کنار تو من روز به روز افسرده تر می شدم.» و طوفان آغاز شد.

در همان سال ۱۹۱۸ روابط آنها تیره و تار شد. در ۸ ژوئن ژید با مارک الگره برادزاده ناتنی اش که هجده سال داشت، به انگلستان رفت: «من فرانسه را با اضطرابی غیر قابل توصیف ترک کردم. به طوری که فکر می کردم از گذشته ام برای همیشه خداحافظی کرده ام.» موریس ندو هم به این مسئله اشاره می کند: «از دواج با امانوئل فقط برای بالا رفتن درجه روحی او بود و گویی او دینی به روزگار جوانی خود داشت که باید با دختر دایی اش تقسیم می کرد...» و سپس او با گذشته اش کاملاً قطع رابطه کرد.

در ادبیات معاصر می توان کتاب بازهم مادونفر^۷ میشو^۸ را که حاکی از دردی عاشقانه است با کتاب واکنون وقت رفتن است که ژید نوشته است مقایسه کرد. کتاب ژید در سال ۱۹۴۸ یعنی همان سالی که میشو کتابش را چاپ کرد، منتشر شد اما به تعداد بسیار محدود به چاپ رسید به طوری که در بازار یافت نمی شد.

ژید، پس از بازگشت به انگلستان، می خواست در نامه هایی که به مادرین نوشته بود، به بررسی چند تاریخ بپردازد که با کشویی بدون نامه مواجه شد. مادرین به او گفت: «پس از رفتن تو، خودم را در آن خانه بزرگ تنها یافته ام و برای اینکه کاری انجام داده باشم نامه های تو را سوزاندم.» کتاب واکنون وقت رفتن است مثل رازی بود که ژید با روزه مارتن دو گارد^۹ در میان نهاد و بعدها به ژان اسکولوم برژه^{۱۰} سپرده شد. او چندین بار تکرار کرد: «فکر کردم دیوانه شده ام»، همچنین اضافه کرد: «شاید نامه هایی چنین زیبا هرگز وجود نداشته اند.» چنان عشقی شاید بعدها او را به لبخند وامی داشت.

زندگی ادامه داشت. در ۱۶ ژوئیه ۱۹۲۲، مادرین به دختر خوانده خود، سابین اسکولوم برژه^{۱۱}



پیشگامان و روشنگران
علم و ادب

گردنبندی طلا که صلیبی زمرد از آن آویزان بود، هدیه داد. ژید این گردنبند را که همیشه در دوران نامزدی به گردن مادرش می دید، خیلی دوست داشت. این کار او همانند «ضربه چاقویی بر قلبش نشست». آیا ۱۶ ژوئیه همان روزی نبود که الیزابت ون ریسل برژ ۱۳ بر روی ماسه های ساحل ایبر ۱۳ با آندره ژید هم بستر شد؟ و آنچه که پس از آن اتفاق افتاد را می دانیم: تولد دختری که مادرش هرگز فکر نمی کرد که از شوهرش باشد. او نمی توانست بپذیرد که الیزابت بچه ای از «پدری گمنام» داشته باشد. در سی و سومین سالگرد ازدواجشان در سال ۱۹۲۸ مادرش به آندره نوشت: «فکر می کنم بعدها، وقتی همه چیز را بشناسیم متوجه می شویم که ۱۸ اکتبر یک اشتباه نبود. چرا که ده سال است من با درد ورنج آن روزها زندگی می کنم.» ژید دیگر در ظاهر خود اضطرابی احساس نمی کرد. او در کتاب خانم تئو^{۱۴} اعتراف کرده بود که: «ما کاملاً احساس خوشبختی می کردیم». مادرش هرگز دیگر کو ورویل را ترک نکرد و خود را سرگرم خانه داری کرد و از موقعیت اخلاقی و سیاسی همسرش تأسف می خورد: «به تدریج هر آنچه که در وجود او توجه عاشقانه مرا جلب می کرد، از بین رفت».

مادرش ژید در روز یکشنبه، عید پاک ۱۹۳۸ به درود حیات گفت. در روزنامه پس از این تاریخ، نواری به رنگ سیاه به علامت عزازده شده و اینگونه نوشته شده بود: «از زمانی که امانوئل مرا ترک کرده است من میل به زندگی را از دست داده ام... از زمانی که او دیگر نیست من تظاهر به زیستن می کنم بدون اینکه به منافع و یا به خودم بیاندیشم...» تبعید، جایزه نوبل، افتخارات جهانی ژید، او را از تنهایی در آورد. او آخرین جملات تزه را اینگونه می نویسد: «برای زندگی بهتر بشر در آینده، من کار خودم را انجام داده ام. من زندگی خودم را کرده ام».

عشق بین آندره و مادرش ژید، عشقی پرازرنج است یا مصیبت بار؟ حتی قبل از اینکه ژید علائق خود را نشان بدهد، بین آن دو عشقی بی چون و چرا وجود داشت. ژید نویسنده ای روشن فکر است که نیاز به بیان افکار خود و اعتماد به دیگران دارد. فقط لازم است به اهمیت اسرار او در بیان بحران سال ۱۹۱۸ پی برده شود (در اسکولوم برژه، مارتن دو گارد، کوپو، خانم تئو). برعکس مادرش همیشه شرم و احتیاطی بیش از حد در رفتارش بود به طوری که گاهی می توان فکر کرد که نوعی شرارت به همراه دارد: ژید نوشته است: «مادرش تعداد زیادی از کتابهای مرا نخوانده است. اول به دلیل اینکه او از هر چه دشوار است چشم پوشی می کند و دیگر اینکه من فکر می کنم او می خواهد با این کار به من آزادی عمل بیشتری بدهد».

سال ۱۸۸۱ تا ۱۹۳۸، بیانگر حدود سی سال عشق غیر قابل توصیف است. پس از همه این حرفها، شاید ترس از تنهایی این دو نفر را اینقدر به هم نزدیک کرد، دوباره ارتباطشان را از هم گسیخت و طوفانی در زندگیشان وزید. در سال ۱۹۳۷، ژید به اسکولوم برژه می نویسد: «تو نمی توانی تصور کنی که ارتباط بین ما چقدر آرام و مطمئن بود و ما در تفاهم کامل به سر می بردیم». شاید عشق بین آنها والاتر از آن بود که بتوانند در قالبی متعارف یکدیگر را دوست بدارند. ♦♦



* Gide : les Malentendus de l'amour / Bernard Delvaile

۱. منطقه ای در فرانسه Caux

2. Cuverville
3. Madeleine Rondeaux
4. Si le grain ne meurt
5. Les Cahiers d' Andr Walter

۶. Et nunc manet in te. این خاطرات به شکل وصیتنامه ای است که پس از مرگش به چاپ رسیده است و نصیحتی است به آیندگان.

7. Nous deux encore
8. Michaux
9. Roger Martin du Gard
10. Jean Schlumberger
11. Sabine schlumberger
12. Elisabeth van Rysselberghe
13. Hyres
14. Madame the'o



پروفیسر شکارہ علی شاہ علم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرنٹل جامع علوم انسانی